

بررسی طبقات پیر هرات

رضا شاکری*

چکیده

در قرن پنجم هجری، به تدریج آثار عرفانی عرضه شدند و مورد ارزیابی قرار گرفتند. یکی از نخستین جوانه‌های این فرآیند پدیدار شدن تذکره‌های صوفیانه بود. نخستین این آثار، *طبقات الصوفیه* سلمی است. پس از گذران چند دهه، خواجه عبدالله این کتاب را برای شاگردان بازگو کرد و براساس شرایط روحی خود او و درسی بودن جلسه، تغییرات شگرفی در آن پدید آورد که به تفصیل به موارد آن اشاره می‌شود. این نوشتار در مقام معرفی کتاب *طبقات* خواجه است. در ادامه، عوامل آیشخورهایی که در شکل‌گیری این طبقات نقش داشته‌اند، بررسی می‌شود. در پرتو این نکات، ارزش واقعی کتاب حاضر معلوم می‌گردد.

کلیدواژه‌ها

خواجه عبدالله انصاری، *طبقات الصوفیه*، سلمی، حالات و کلمات عارفانه، شیخ عمو، خانقاه.

* پژوهشگر گروه عرفان دائرةالمعارف علوم عقلی اسلامی. تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۳/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۲۵.

مقدمه

طبقاتی که خواجه عبدالله انصاری در موضوع مشایخ صوفیه فراهم آورده است، براساس طبقات صوفیه ابو عبدالرحمن سلمی نوشته شده است؛ یعنی طبقات سلمی مبنای کار خواجه عبدالله بود. حال باید دید از طبقات سلمی چگونه استفاده برده است؟ آیا آن را ترجمه یا تلخیص کرده است، یا اینکه تهذیب و گزارشی از آن به دست داده است؟

باید گفت هیچ کدام از این موارد در نظر خواجه عبدالله نبوده است و پاسخ این پرسش از مقایسه بین دو طبقات روشن خواهد شد. به ظاهر خواجه عبدالله این کتاب را تدریس کرده است؛ حال چه این تدریس را به نحو رایج و علمی آن در نظر بگیریم و چه به صورت موعظه و ارشاد، در هر صورت می دانیم که خواجه عبدالله جلسه هایی داشت که در آن، متن سلمی را مبتنا قرار داده بود، ولی به اقتضای درسی بودن جلسه و نیز به سبب روحیات خاص خود خواجه عبدالله، دگرگونی های شگرفی در آن پدید آمد؛ یعنی هر چند طبقات خواجه عبدالله با طبقات سلمی قابل مقایسه است، ولی هر کدام ویژگی های خاصی دارند که در این نوشته، نقاط افتراق و اشتراک آنها بررسی می شود.

مقایسه طبقات خواجه عبدالله با سلمی

الف) هماهنگی در صورت

طبقات سلمی مانند بسیاری از تذکره های عرفانی، در دو ناحیه به یک شخصیت عرفانی می پردازد: ۱. ویژگی های فردی و شناساندن شخص از حیث تاریخ و محل تولد: تاریخ و محل وفات و بیان نام و کنیه و لقب وی و معرفی استادان و شاگردان او و بیان طریقت عرفانی او نظیر ملامت، فتوت، معرفت، محبت و نحله ها. همچنین بیان مسافرت های او و مطالبی دیگر از این دست که در چند سطر بیان می شود.

۲. سخنان آن شخصیت عرفانی و حکایت ها و کرامت هایی از او: این قسمت، بخش عمده معرفی یک شخصیت عرفانی است؛ زیرا در قسمت اول، ما بیشتر با ظاهر زندگی او آشنا می شویم، ولی در این قسمت جغرافیای درونی یک عارف و میزان قوت باطن او برآیمان روشن می شود. سلمی، مشایخ صوفیه را به پنج گروه، طبقه بندی کرد و در هر طبقه، بیست صوفی را نام می برد و ذیل

نام هر شخص «از کلام و شمائل و سیره‌اش که بر طریقتش دلالت کند و حال و علمش را بر ما روشن سازد»^۱ می‌آورد و سرانجام اینکه بررسی شخصیت هر کدام از مشایخ، چند صفحه‌ای به طول می‌انجامد.

حال باید دید دو بخش یاد شده، در طبقات خواجه عبداللّه چگونه انعکاس یافته است. در مورد قسمت اول در می‌یابیم که تقریباً همان چیزهایی که سلمی آورده است، در طبقات خواجه عبداللّه هم تکرار می‌شود؛ اما در قسمت دوم، گویا خواجه عبداللّه افزون بر مطالبی که سلمی ذیل عنوان "یک عارف" از آن عارف نقل می‌کند، بسنده نکرده است و به جای تکرار آن مطالب، مسائل جدیدی از همان عارف مطرح می‌کند.

ب) افتراق در ماده (برخی مواد) یکم) نقد و تحلیل

در موارد بسیاری، وقتی خواجه عبداللّه کلامی از یک عارف نقل می‌کند، آن را مورد تحلیل (توضیح) و یا نقد (اعتراض و اصلاح) هم قرار می‌دهد. این کار البته یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های طبقات خواجه عبداللّه در مقایسه با دیگر تذکره‌های عرفانی به ویژه سلمی، است. این ویژگی موقعیتی ممتاز به طبقاتش بخشیده است و ارزش عرفانی آن را بسی بالا برده است؛ در این نقد و تحلیل‌ها به سررشته بسیاری از نحله‌های عرفانی و سرّشعب آنها و نیز به جایگاه و مقام عرفانی یک عارف نزدیک می‌شویم.

برای توضیح بیشتر، به دوره‌ای که خواجه عبداللّه طبقاتش را در آن فراهم آورد اشاره می‌شود؛ در یک نگاه عمومی، عرفان اسلامی سه دوره کلی دارد:

(۱) از آغاز عرفان تا اواخر سده پنجم؛

(۲) از اواخر سده پنجم تا پایان سده نهم؛

(۳) از سده نهم تا کنون.

گفتنی است دوره نخست عرفانی هم (که خواجه عبداللّه به آن دوره تعلق می‌گیرد) در یک نگاه

کلی سه مرحله دارد.

(۱) مرحله زمینه‌ها و جوانه‌ها؛ (از اوایل سده دوم تا پایان این سده)

(۲) مرحله کمال و پختگی؛ (از آغاز سده سوم تا نیمه سده چهارم)

(۳) مرحله تکمیل، تنظیم، ترتیب و بسط. (از نیمه سده چهارم تا اواخر سده پنجم) آغاز این دوره، با نام ابراهیم ادهم و فضیل عیاض و پایان آن با خواجه عبدالله انصاری همراه است.^۲

بنابراین، خواجه عبدالله در دوره‌ای به سر می‌برد که عرفان مرحله "تکمیل، تنظیم و ترتیب و بسط" را سپری می‌کند. نگاهی اجمالی به افراد این دوره و آثارشان خود گویای مطلب است: برای مثال، ابو عبدالرحمن سلمی (م: ۴۱۲) با کتاب *طبقات الصوفیه؛ قشیری (م: ۴۶۵) بالرسالة التشریفة؛ ابونصر سراج (م: ۳۸۷) با کتاب اللمع؛ هجویری (م: ۴۶۵)، با کشف المحجوب؛ کلاباذی (م: ۳۸۰) با کتاب التعرف؛ مستملی بخاری (م: ۴۳۴) با شرح التعرف.*

با بررسی این دوره، برمی‌آید که نقد و تحلیل خواجه عبدالله در بدنه همان "تکمیل و تنظیم و ترتیب و بسط" کلام مشایخ است.

توضیح دیگر اینکه سلمی در طبقات خود هرگز کلامی به کلام عارفان نیفزوده و با دقت به نقل آنها بسنده کرده است. از این رو، می‌توان گفت سلمی در این مرحله از دوره اول عرفان به "تنظیم و ترتیب" عرفان پرداخته است؛ برخلاف خواجه عبدالله که افزون بر "تنظیم و ترتیب" به "تکمیل و بسط" عرفان هم پرداخته است. این امر، یکی از مهم‌ترین تغییراتی است که *طبقات الصوفیه* خواجه عبدالله را از *طبقات سلمی* جدا می‌کند.

دوم) انعکاس حالات عارفانه

از تفاوت‌های دیگر این دو اثر آن است که اگر در اثنای جلسه درس برای خواجه عبدالله انبعثاتی معنوی و یا حضور قلبی پیش می‌آمد، آن را در قالب مناجات‌نامه و یا جملاتی ادیبانه ابراز می‌کرد. این خود یکی از ویژگی‌های باطنی طبقات خواجه عبدالله است. البته شایسته تأمل است که آیا واقعاً وضعیت بدین گونه بوده است و آن مناجات‌ها و سوز و گدازها، حالتی بوده‌اند که در جلسه درس به خواجه عبدالله دست می‌داده‌اند یا اینکه اساساً به جلسه درس *طبقات الصوفیه* ربطی ندارد و از طریق دیگر وارد این کتاب شده است؟! به هر صورت، طبقاتی که پیش روی ماست، این مناجات‌ها را در بردارد و به عنوان یکی از ویژگی‌های آن به شمار می‌رود.

سوم) مطالب عرفانی و معرفتی

در *طبقات الصوفیه* خواجه عبداللّه، برخی بخش‌ها حاوی مطالب و مباحث خالص عرفانی است. مطالبی که از مُنشئات خود اوست. این مباحث غیر از نقد و تحلیل کلمات مشایخ و نیز جدای از مبحث حالات عارفانه است. این موارد (یعنی نکات خالص معرفتی) گاهی به صورت کاملاً مستقل می‌آید که در دو جای طبقات و با عنوان‌های زیر آمده است: ۱. مسائل فی التوحید؛ ۲. فصل فی المعرفه و التوحید.^۴

اگرچه این دو بخش در مجموع بیش از سی صفحه را دربرمی‌گیرند، اما اکثر مباحث و سخنان معرفتی او به گونه‌ای غیرمستقل و در میانه کلمات مشایخ و یا در دل مناجات‌هایش آمده است. بنابراین، مناجات‌های خواجه مجموعه‌ای از الهی‌نامه‌ها و جملات ادیبانه و نیز مطالب ناب توحیدی و معرفتی است.

مطالب معرفتی از حیث فراوانی، به گونه‌ای است که در تمام طبقات موج می‌زند؛ گویی سینه این پیر هرّوی از حیث آکندگی از معارف الهی، در پی فرصتی است تا از قالب قلب بیرون آید و جان‌های طالبان را به زینت ذاتی‌اش بیاراید. لذا طبقات خواجه، سرشار از این جملات تماشایی است. برای نمونه، وی ذیل مدخل جنید، جمله‌ای را از جنید در توضیح "علم حقیقت" آورده است. در ادامه مطالب فراوانی در همین موضوع بدان می‌افزاید.^۵ یا ذیل مدخل ابن‌الکربنی، سخنی از ابن‌ابی‌الحواری در مورد اینکه حق تعالی خود را به مخلوق نمایاند، می‌آورد و پس از این نقل، خواجه عبداللّه جملاتی چند در مورد امکان رؤیت حق و چگونگی آن، عرضه می‌دارد.^۶

شکل یافتن طبقات خواجه عبداللّه بر مبنای طبقات سلمی

پس از مقایسه این دو طبقات، به بررسی چگونگی شکل‌گیری طبقات خواجه عبداللّه می‌پردازیم. پیش‌تر گذشت که طبقات سلمی، مبنای کار خواجه عبداللّه بوده است، ولی همان‌گونه که اشارتی بدان رفت، کتاب سلمی مورد تدریس (یا شبه تدریس) قرار گرفت. بنابراین، آنچه امروزه به نام *طبقات الصوفیه* خواجه عبداللّه معروف است، محصول قلم وی نیست، بلکه آن‌گونه که از تورق اجمالی کتاب و شواهد دیگر به دست می‌آید، از افادات لفظی و یا القائنات شفاهی پیرهرات است که یکی از شاگردان^۷ آن را گرد می‌آورده و شنیده‌هایش را به نگارش درآورده است. جامی هم بدین مطلب تصریح کرده است:

و حضرت شیخ الاسلام آن [طبقات سلمی] را در مجالس صحبت و مجامع تذکیر و موعظت املا می فرموده‌اند و سخنان دیگر بعضی از مشایخی که در آن کتاب مذکور نشده و بعضی از اذواق و مواجید خود بر آن می افزوده و یکی از محبان و مریدان آن را جمع می کرده و در قید کتابت می آورده...^۸

از طرفی می توان طبقات سلمی را فهرست گونه‌ای برای خواجه عبدالله دانست؛ یعنی آن کتاب عنوان‌های جلسه درس را رقم می زد و خواجه عبدالله کلیات مطالب آن را برای شاگردان و مستمعان خود باز می گفت و در خلال آن، گفتنی‌های خود را ابراز می داشت.

هر چند جناب شیخ الاسلام^۹ کتاب سلمی را در دست نهاد و آن را باز گو کرد، هیچ‌گاه در قید اکتفا و التزام به آنچه در طبقات سلمی آمده گرفتار نیامد و حتی از نظم چشم‌نواز سلمی چشم پوشید. وی وقتی اسم شخصیتی عرفانی را به عنوان یک سرفصل در طبقات سلمی می بیند، آن را در حلقه درس خود مطرح می کند و در بُعد اجتماعی (قسمت اول از دو قسمت مورد ذکر) از سلمی پیروی می کند و اگر هم احیاناً چیزی دیگر از او می داند، بدان می افزاید و در ادامه، اگر کلمات و حکایت‌ها و کرامت‌هایی در خاطر دارد، بیان می کند. (قسمت دوم). در اینجا اگر نظری چه در مقام نقد و چه در مقام تحلیل دارد، آن را هم ابراز می کند. برای روشن تر شدن این ادعا، نمونه‌هایی از نقد و تحلیل را از طبقات وی نقل می کنیم.

نمونه‌ای از تحلیل

خواجه ذیل نام ابوبکر واسطی آورده است:

شیخ الاسلام گفت: همه ائمه این کوی می گویند که معرفت و رای علم است و واسطی می گوید که: علم و رای است؛ یعنی علم حقیقت.

شیخ الاسلام گفت: اما این علم که وی می گوید پس معرفتی است، نه این علم ظاهر آید که معلوم خلق است، نه علم استدلال...^{۱۰}

نمونه‌ای از نقد

همچنین ذیل نام علی بن سهل بن الازهر الاصفهانی می خوانیم:

شیخ الاسلام گفت: فرا علی سهل گفتند که: یاد داری روز بلی؟ گفت: چون ندارم؛

گویی که دی [=دیروز] بود.

شیخ الاسلام گفت: درین نقص است، صوفی رادی و فردا چه بود...^{۱۱}

پس از پایان بررسی یک عارف، صوفیان دیگر را هم که ذکرشان در طبقات سلمی نیامده است، به تناسب بیان می‌کند و ایشان را هم مورد تحلیل قرار می‌دهد.

گاهی کسی را که کنیه‌اش مثلاً ابوبکر است معرفی می‌کند و در ادامه، مشایخ فراوانی را که در ذهن دارد و کنیه‌شان ابوبکر است، می‌آورد و اجمالی از شخصیتشان را بازمی‌گوید. این وضعیت در مورد کنیه‌های دیگر همچون ابوالعباس، ابو جعفر، ابوالحسن، ابویعقوب و... هم رخ می‌نماید.

طبقات خواجه عبدالله از این حیث‌ها به مقدار زیادی از سلمی و طبقاتش فاصله می‌گیرد؛ به گونه‌ای که تعداد مشایخ مورد اشاره خواجه عبدالله تقریباً دو و نیم برابر طبقات سلمی است.^{۱۲} هر چند آن گونه که سلمی در معرفی یک شخصیت به طور مستوفی (دست کم از حیث کمیت) وارد می‌شود، عمل نمی‌کند.

یکی از نتایج شیوه کار خواجه عبدالله این است که سرفصل‌های آن تا حدودی به هم ریخته است و نظم در اثر او کم‌رنگ است؛ همان چیزی که یکی از روشن‌ترین ویژگی‌های طبقات سلمی است و اگر کسی از منظر نظم و قوت تألیف، به دو اثر بنگرد اثر سلمی را در جایگاهی والا می‌یابد و کتاب او در متانت و صلابت نوشتاری، درخشش چشم‌گیری می‌گیرد.

بن‌مایه طبقات الصوفیه خواجه عبدالله

گفتیم تعداد مشایخی که در طبقات خواجه عرضه می‌شود، بسیار بیشتر از طبقات سلمی است و خواجه عبدالله ذیل نام هر عارف، سخنان کامل سلمی را نمی‌آورد، بلکه نکته‌های جدیدی را عرضه می‌دارد. پرسش این است که خواجه عبدالله این افزوده‌ها را از کجا گرفته است؟ یا مأخذ او برای طرح و بسط موارد جدید کجاست؟ این پرسش را اگر با مطالعه سطر به سطر طبقات توأم کنیم، حالت ابهامی ذهن پرسش‌گر، شدت می‌یابد؛ زیرا طبقات مورد بحث از حیث زیادت مطالب و انبوه آرا به خزینه‌ای خروشان مانند است که هنوز هوای موجی از سر نرفته، موجی دیگر از راه می‌رسد.

پاسخ این پرسش در گرو آگاهی از سه نکته در زندگی خواجه عبدالله است. از این رو، به اجمال آن

نکات را که به منزله بن مایه طبقات وی است مرور می‌کنیم:

الف) پدر و دیگر پیران

نخستین نکته بر جسته در زندگی خواجه عبدالله این است که وی پدری داشته است که خود دارای ذوق طریقت عرفانی بوده است. وی مرید شریف حمزه عقیلی و ابوالمظفر ترمذی است.^{۱۳} گویند شریف حمزه عقیلی صاحب کرامت‌ها و مقامات و صحبت‌دار خضر علیه السلام و مستجاب‌الدعوه بود.^{۱۴} ابوالمظفر ترمذی هم کسی بود که برابر نقل، خضر علیه السلام در مجلس وی می‌بود. طریقتش هم به ابوبکر و راق می‌رسد.^{۱۵} خواجه عبدالله در مورد پدرش می‌گوید که پیش از تأهل، حالات خوشی داشت و پس از تأهل، آن حالات را از دست داد. از این رو، از این قضیه همواره تنگ‌دل بود تا آنکه روزی دست از زن و فرزند کشید و از هرات به بلخ پیش مراد خود شریف حمزه رفت.^{۱۶} «و ابتدای درویشی و محنت ما از آن وقت بود».^{۱۷} پدر وی در بلخ، به سال ۴۳۰ ق چشم از جهان فرو بست.^{۱۸} به هر حال، اولین جرقه‌های ذوق عرفانی را پدر برای فرزندش برافروخت.

یکی از پیران عرفانی خواجه عبدالله، شیخ ابوالحسن خرقانی است. اگرچه خواجه همه استادان خود را به بزرگی یاد می‌کند، گزارش دیدار کوتاه خرقانی با وی و تأثیرپذیری خواجه از خرقانی خواندنی است:

چون به صحبت شیخ ابوالحسن خرقانی رسید و رسید آن چه بدو رسید و دید آن چه دید. فرمود که: عبدالله مردی بود بیابانی، در طلب آب زندگانی، ناگاه رسید به ابوالحسن خرقانی؛ چندان چشید آب زندگانی که نه عبدالله ماند نه خرقانی. فرموده که چون به خدمت او رسیدم، از صبح تا پسین اقباس نور از مشکوة جمعیت او نمودم. اگر تا شب آن صحبت داشتی، امر منعکس گشتی و او از من فیض گرفت.^{۱۹}

تا این قسمت از زندگی خواجه عبدالله، برانگیخته شدن ذوق عرفانی وی کاملاً پیداست. اما در مورد دیگر پیران وی، باید دانست که یکی از استفاده‌های خواجه عبدالله از مشایخ خود، آشنایی با نام صوفیان پیشین است؛ یعنی اگر او از هر پیری، نیمی از نام‌های عارفان که در ذهن آن پیر بود را یاد می‌گرفت، توانسته است که صوفیان زیادی را در ذهن خود گرد آورد. بی‌گمان خواجه از این حیث بیش از همه از «شیخ عمو» - که نامش در طبقات بیش از دیگران به چشم می‌خورد - بهره برده است که ما این را در بخشی جداگانه بررسی می‌کنیم.

ب) نبوغ و استعداد حیرت‌انگیز

اگر چه بسیاری از نعمت هوش بهره‌مندند، در این میان وقتی به دانشمندی همچون حکیم بوعلی سینا بر می‌خوریم، دیگر کلماتی مانند استعداد و هوش و... به کار نمی‌آید، بلکه واژه "نبوغ" را به کار می‌بریم؛ یعنی در این افراد اموری بروز می‌کند که با قاعده عادی سازگار نیست. از حکایات بر می‌آید که خواجه عبدالله نیز از استعدادی سرشار و حافظه‌ای نیرومند برخوردار بود که در اینجا مجال بیان همه شواهد آن نیست و تنها به برخی از آنها اشاره‌ای اجمالی می‌شود:

۱. به یاد داشتن دوران خردسالی^{۲۰}

۲. استعداد و ذوق سرشار در شعر و ادب

چنان که خود در این باره می‌گوید:

من در دبیرستان ادب خرد بودم که شعر می‌گفتم چنان که دیگران را از من حسد می‌آمد.
و هر چیزی که کودکان از من خواستی که در فلان معنی شعر بگوی، بگفتمی زیادت
از آنکه آن کس خواسته بودی....^{۲۱}

۳. حافظه بسیار قوی^{۲۲}

۴. پشتکار و تلاش بی‌وقفه

نفحات الانس در این باره آورده است:

و هم وی گفته است که: با مداد پگاه به مَقْری شدمی به قرآن خواندن: چون باز آمدمی به درس شدمی. شش روی ورق بنوشتمی و از بر کردمی. چون از درس فارغ گشتمی، چاشتگاه به ادیب شدمی و همه روز بنوشتمی. روزگار خود را بخش کرده بودم، چنان که مرا هیچ فراغت نبود. از روزگار من هیچ به سر نیامدی، بلکه هنوز در بایستی و بیش تر روز بودی که تا پس نماز خفتن بر ناهار بودمی.

و هم وی گفته است: به شب در چراغ حدیث می‌نوشتمی، فراغت نان خوردن نبود،
مادر من نان پاره لقمه کرده بودی و در دهان من می‌نهادی در میان نوشتن^{۲۳}

و هم وی گفته است: آن چه من کشیده‌ام در طلب حدیث مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز کس نکشیده: یک منزل از نیشابور تا دزباد که باران می‌آمد، من در رکوع می‌رفتم و جزوه‌های

حدیث به شکم باز نهاده بودم تا تر نشود^{۲۴}

از آنچه گذشت برمی آید که چنین فردی اگر در هر محیط و فضایی قرار گیرد، از آن بهره کامل می برد.

ج) شیخ عمو و خانقاه او

گفته شد که پس از آنکه پدر از هرات به بلخ رفت و به قصد سلوک طریقت به پیر و مراد خود (شریف حمزه عقلی) پیوست، دوران محنت و درویشی خواجه عبدالله و به طور کلی خانۀ پدری ایشان آغاز گردید. خواجه عبدالله که در این اوضاع، کودکی خردسال است، از سوی دو تن مورد حمایت مادی و معنوی قرار گرفت: ۱. یحیی بن عمار؛ ۲. شیخ عمو.^{۲۵} یحیی بن عمار استاد خواجه عبدالله در «تذکر و تفسیر قرآن» است که درباره او می گوید:

اگر من وی را ندیدی، دهان باز ندانستی کرد؛ یعنی در تذکیر و تفسیر. من چهارده ساله بودم که خواجه یحیی قهندزیان را گفت که عبدالله را به نیاز دارید که از وی بوی امامی می آید.^{۲۶}

اما شیخ عمو را باید نقطه عطفی در دوران کودکی یا نوجوانی خواجه عبدالله دانست؛ زیرا دست تقدیر آن گوهر یک دانه را با آن نبوغ مثال زدنی اش به دامن کسی رهنمون گشت که می بایست.

اوج صمیمیت خواجه را با شیخ عمو، در این عبارت‌ها می توان خلاصه کرد:

وی پیر فرشاو من است؛ یعنی آداب و رسوم صوفیان از وی آموخته‌ام و عمو مرید من بود با مریدی من وی را، و من همکاسه وی بودم چون وی نبود، من بر جای وی بودم و چون به سفر بودی، نامه‌ها همه به من فرستادی.^{۲۷}

نکته اساسی در اینجا آن است که شیخ عمو خانقاهی^{۲۸} داشت که «خانه و خانقاه عبدالله نیز بود».^{۲۹} از شواهد و قرائن برمی آید که خواجه عبدالله در آغاز نوجوانی به آشنایی شیخ عمو نائل گشت.^{۳۰} از این رو، زمینه‌ای فوق العاده برای این نوجوان بسیار با استعداد فراهم آمد که با آداب و اسامی صوفیان آشنا گردد. اینکه خواجه عبدالله چگونه با آداب و اسامی ایشان آشنا شده است، از چند طریق متصور است: ۱. خود شیخ عمو در منزلت یک صوفی است و به تصریح خواجه آداب صوفیان را از وی آموخته است؛ ۲. شیخ عمو پیران بسیاری را از نزدیک به واسطه مسافرت‌های

متعدد دیده بود^{۳۱} و به طبع دیده‌ها و شنیده‌های خود را برای خواجه باز گو می‌کرد؛^۳ خانقاه شیخ عمو محل آمد و شد صوفیان گوناگون بود و آن البته طبیعت خانقاه است. شیخ عمو و خانقاهش آن چنان مورد توجه و ارادت صوفیان بود که به او "خادم خراسان" لقب دادند. در سه طریق یاد شده، طریق سوم (یعنی خانقاه شیخ عمو) موقعیتی ویژه در شکل‌گیری طبقات صوفیان دارد. این طبقات اولاً در ذهن خواجه عبدالله و سپس در درس وی تصویر گردید. اگر ما به اسامی بعضی از این مشایخ که خواجه نامشان را آورده است توجه کنیم، درمی‌یابیم که وی چقدر حریصانه به دریافت نام و یاد صوفیان ارادت می‌ورزید؛ نام‌هایی که به عنوان مدخل قرار گرفته‌اند، ولی بدون تشریفات رایج مثل فلان بن فلان هستند، بلکه با همان عنوان بی‌تکلف که مشهور بودند و خواجه به همان صورت شنیده بود، آورده است. برخی از این نام‌ها عبارتند از: «خیرچه، قربنج، لیث پوشنجه، شیخ جوال‌گر، عارف عیار، خواجه علی حسن، میره، عبدالعزیز، با محمد آهنگر».

طرح این گونه نام‌ها و سپس بررسی شخصیتشان که گاه نیز بسیار کوتاه می‌باشد، حکایت از آن دارد که ذهن خواجه عبدالله آکنده از اسامی و احوال مشایخ بوده است و حتی ملاحظه دقیق‌تر این اسامی، این احتمال را مطرح می‌سازد که انبوهی از مشایخ صوفیه در ذهن وی بوده که در طبقات وارد نگشته است.

وقتی به این بخش از زندگانی خواجه عبدالله (در خانقاه شیخ عمو) می‌نگریم، روشن می‌شود مشایخی که نامشان در طبقات خواجه آمده و در طبقات سلمی نیامده است، بر مبنای نقل‌هایی است که خود خواجه عبدالله با حسی کاوشگر آن را از مشایخ دیگر می‌شنید. بنابراین، کسی که نامش در طبقات خواجه عبدالله آمده است، یا خواجه خود آن شخص را دیده بود و یا از مشایخ دیگری که آن شخص را دیده بودند و خواجه با آنها در خانقاه ملاقات می‌کرد، در مورد آن شخص می‌پرسید و جواب می‌شنید؛ برای مثال، وی ابوالعباس قصاب املی را ندیده بود، ولی هرگاه شاگردان او به خانقاه می‌آمدند، کنجکاوانه از آنها درباره احوال ابوالعباس پرس و جو می‌کرد.

اگر این قطعه از زندگانی وی که در خانقاه شیخ عمو به سر می‌برد، با دو عنصر دیگر از ویژگی‌های شخصیتی اش، یعنی پشتکار بی‌وقفه و نبوغ حیرت‌انگیز، پیوست گردد، بن‌مایه‌ای قوی برای طبقات‌الصوفیه تصویر می‌گردد.

تقییم و غنای طبقات الصوفیه

ویژگی‌هایی را که از طبقات الصوفیه خواجه عبداللّه بر شمردیم، آن را از همه تذکره‌های عرفانی دیگر ممتاز می‌نماید و به گونه‌ای است که نخست خوب به چنگ نمی‌آید و شاید در گام اول خواننده آن را نپسندد، ولی با نگاهی دقیق‌تر، انسان را به خود جذب می‌کند؛ به ویژه اگر کسی به پژوهش‌های در تاریخ عرفان مبتلا باشد. از این رو، هر چند این کتاب در زمینه طبقات صوفیه ساخته شده است، اگر بگوییم یکی از بهترین آثاری است که در تاریخ عرفان معماهای زیادی را کشف می‌کند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

خواجه عبداللّه چنان اهمیت و غنای درونی دارد که ضعف‌های دیگرش همچون به هم ریختگی و نظم ضعیفش را جبران می‌کند؛ هر چند این آشفتگی معلول وضعیت جلسه پرشور و بحث آزاد خواجه عبداللّه است و البته این هم معلول شخصیت پرشور و غنی خواجه است، می‌توان از این رهگذر طبقات وی را یکی از شناسه‌های خود وی دانست. بنابراین، از طبقات وی چیزی جز این هم انتظار نیست.

این گفته به منزله توجیه ضعف‌های آشکار طبقات وی نیست، بلکه تنها گزارشی است از اینکه طبقات وی چگونه است و چرا این گونه است؟ لذا همان گونه که گذشت صلابت و متانت طبقات سلمی بر جای خود استوار است و به باور ما، طبقات سلمی از حیث قانون تذکره نویسی «اولین و بهترین تذکره عرفانی» است.

به هر روی، خواننده طبقات الصوفیه کتابی را در دست می‌گیرد که نگارنده‌اش، به تنهایی، کتابخانه عظیمی است از یادداشت مشایخ عرفان و کلمات و کراماتشان. افزون بر اینکه این نگارنده خود عارفی سترگ است و فراز و فرود طریقت را به نیکی می‌داند. لذا آنجا که می‌ستاید به حقیقت می‌ستاید و آنجا که نقد می‌کند، به واقع نقد می‌نماید.

وجهی دیگر از ارزش طبقات خواجه هنگامی رخ می‌نماید که آن را در کنار طبقات سلمی قرار دهیم: روشن شد که طبقات خواجه دیگر گونه‌ای است از طبقات سلمی، ولی با غنای فراوان. بنابراین، می‌توان گفت طبقات سلمی بار دیگر در کمتر از یک قرن بعد، مورد بازگویی قرار گرفت، ولی در این گویش دوباره آن چنان بدان افزوده شد و آن قدر از درون غنی گردید که اثر جدیدی

پدید آمد. همان گونه که دیدیم، این غنای درونی هم از ناحیه تعداد و اسامی مشایخ است که نزدیک به دو و نیم برابر طبقات سلمی است و هم اینکه با نگاهی عارفانه و ناقدانه بدان کلمات پرداخته شد. جالب اینکه این نگاه توأم با نقد، حتی در نظم طبقات سلمی هم وارد می شود؛ مثلاً سلمی نام ابراهیم قصار را در طبقه سوم می آورد، ولی خواجه عبدالله می گوید: «من الطبقة الثانية أو الثالثة».^{۳۲} دیگر اینکه شیخ الاسلام از طرح استقلالی مباحث عرفانی هم دریغ نورزید و این خود از مواردی است که اثر سلمی را غنی تر کرد و در نهایت، اثری جدید پدیدار گشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابو عبد الرحمن سلمی، *طبقات الصوفیه*، ص ۲۱.
۲. سیدیدالله یزان‌پناه، «درس‌های تاریخ عرفان»
۳. خواجه عبدالله انصاری، *طبقات الصوفیه*، ص ۲۶۹ تا ۲۸۰.
۴. همان، ص ۵۶۶-۵۶۷.
۵. همان، ص ۲۵۶.
۶. همان، ص ۱۶۹.
۷. گفته می‌شود آن شاگرد ابو الفضل میبیدی است؛ همو که درس‌های تفسیر قرآن وی را جمع کرد که به نام کشف الاسرار و عده الاسرار معروف است، ولی این امر به تأمل بیشتری نیاز دارد. به اجمال شباهتی بین قلم کشف الاسرار و قلم طبقات الصوفیه که متنش به زبان هروی است، دیده نمی‌شود. متن کشف الاسرار آن‌چنان مورد قبول واقع شد که اکنون به عنوان یکی از متون پایه، در زبان فارسی به شمار می‌آید. اما متن طبقات به دلیل نبود وضوح در بسیاری موارد، جامی را بر آن داشت که آن را به فارسی روان برگرداند و از همین جا «نفحات الانس» جامی پدیدار گشت. بنابراین، گمان نشود که نفحات الانس ترجمه از فارسی به فارسی است، بلکه ترجمه‌ای است از فارسی هروی به فارسی رایج آن روزگار.
۸. عبد الرحمن جامی، *نفحات الانس*، مقدمه، ص ۲.
۹. تعبیر «شیخ الاسلام» عنوانی است که جامی برای خواجه عبدالله برگزیده است. توضیح اینکه متن طبقات به گویش هروی (هراتی) غلیظ پرداخته شده است. از این رو، جامی که خود در هرات (و در دربار سلطان حسین بایقرا) به سر می‌برد، بر آن شد تا متن طبقات را به روانی بازنویسی کند تا این اثر جاودانه و سترگ بیشتر در دسترس طالبان معرفت قرار گیرد. این اثر به *نفحات الانس* نام‌گذاری گردید. اینکه *نفحات الانس* از چه اجزایی تشکیل شده و چه متونی را پیش روی خود نهاده است، مبحثی دیگر می‌طلبد، اما به اجمال گوییم که محور اصلی پدیدار شدن *نفحات الانس*، *طبقات الصوفیه* خواجه عبدالله بود. از این رو، در این مدار یک مجموعه سه ضلعی پدیدار می‌گردد: *طبقات الصوفیه* سلمی، *طبقات الصوفیه* خواجه عبدالله و *نفحات الانس*.
- جامی تا آن بخش که ناظر به طبقات خواجه عبدالله است، متن را افزون بر ترجمه، تلخیص و تهذیب هم کرده است. در این تلخیص یا تهذیب، همواره از خواجه عبدالله به «شیخ الاسلام» یاد می‌کند. شیخ الاسلام از اصطلاحات، بلکه از مناصب محدثان اهل سنت است. کتاب‌های رجال و حدیثی ایشان، تعاریفی مشخص برای شیخ الاسلام آورده‌اند که از محوریت یک شخص در شهر یا منطقه زیستی او به لحاظ حدیث و روایت حکایت می‌کند. از این رو، این عنوان خود گواهی است بر عظمت خواجه عبدالله در علم حدیث.
۱۰. خواجه عبدالله انصاری، *طبقات الصوفیه*، ص ۴۱۵.

۱۱. همان، ص ۳۱۹.
۱۲. تعداد مشایخ طبقات سلمی که به صورت مدخل عنوان می‌شود، صد و چهار نفر است، اما این عنوان در طبقات خواجه عبداللّه از دویست و پنجاه نفر هم تجاوز می‌کند.
۱۳. عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ص ۳۴۴.
۱۴. همان، ص ۲۸۴.
۱۵. همان، ص ۲۸۲.
۱۶. همان، ص ۳۴۴.
۱۷. خواجه عبداللّه انصاری، *طبقات الصوفیه*، مقدمه (محمد سرور مولایی)، ص ۲۹.
۱۸. عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ص ۳۴۴.
۱۹. امیر کمال الدین حسین گازر گاهی، *مجالس العشاق*، ص ۸۰.
۲۰. ر.ک: بورکوی سرژ، *سرگذشت پیر هرات*، ص ۴۲، (به نقل از مقامات شیخ الاسلام).
۲۱. ر.ک: عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ص ۳۳۷-۳۳۸؛ نیز: زین الدین عبدالرحمن ابن رجب، *السدیل علی طبقات الحنابلّه*، ج ۳، ص ۴۹.
۲۲. ر.ک: عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ص ۳۳۸.
۲۳. همان.
۲۴. همان، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.
۲۵. بورکوی سرژ، *سرگذشت پیر هرات*، ص ۵۱.
۲۶. عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ص ۳۳۹.
۲۷. همان، ص ۳۴۹.
۲۸. خانقاه محل آمد و شد اهل طریقت بود که هم‌زمان با پیدایش تصوف، بنا نهاده شد. متأسفانه با گذشت زمان این مقوله هم مانند بسیاری دیگر از مقولات، در برخی موارد به ابتدال گرایید. لذا ذهن زمان، مقداری از مشاهده آن مکدر است. اما این که خانقاه چیست؟ چرا و چگونه به وجود آمده است؟ و سؤالاتی دیگر از این دست، خود بحثی جداگانه است که این مقاله در مقام اظهار نظر ایجابی یا سلبی، پیرامون آن نیست.
۲۹. خواجه عبداللّه انصاری، *طبقات الصوفیه*، مقدمه‌ی دکتر مولایی، ص ۳۴.
۳۰. همان، ص ۳۵.
۳۱. عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ص ۳۴۹.
۳۲. خواجه عبداللّه انصاری، *طبقات الصوفیه*، ص ۳۹۷.

منابع

۱. ابن رجب، زین الدین عبدالرحمن، *الذیل علی طبقات الحنابلہ*، تخریج احادیث ابو حازم اسامه بن حسن، ابوالزهراء حازم علی بهجت، بیروت، دار الکتب العالمیه، ۱۴۱۷ق.
۲. انصاری، خواجه عبداللہ، *طبقات الصوفیہ*، مقابله و تصحیح: دکتر محمد سرور مولایی، تهران، توس، ۱۳۸۶ش.
۳. جامی، عبدالرحمن بن احمد، *نفحات الأنس*، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
۴. سرژ بورکوی، *سرگذشت پیرهرات*، ترجمه: دکتر روان فرهادی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۰ش.
۵. سلمی، ابو عبدالرحمن، *طبقات الصوفیہ*، تحقیق و تعلیقه: مصطفی عبدالقار عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۶. گازرگاهی، امیرکمال الدین حسین، *مجالس العشاق*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۶ش.
۷. یزدان پناه، سیدیداللہ، *درس های تاریخ عرفان*، در دست چاپ.